

برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)



پیغام عشق

قسمت سی و یکم





خانم مروارید



"هو اللطيف"

اندازه گیری پیشرفت  
معنوی

هرگز نداند آسیا مقصود گردش‌های خود 🌿  
کاستون قوت ماست او، یا کسب و کار نانبا 🌿

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱ 🌿

ما به صورت آسیاب در حالت صبر و شکر می‌چرخیم و قضاوت  
نمی‌کنیم. 🦋

به وسیله من ذهنی، پیشرفت‌مان را ارزیابی نمی‌کنیم، با خط‌کش ذهن  
اندازه نمی‌گیریم که من چقدر دارم پیشرفت می‌کنم. 🧡

💙 چون خط کش ذهن همیشه بر اساس بدست آوردن هم هویت شدگی ها، پیشرفت را ارزیابی می کند. 💙

💫 پس نمی دانی که این آسیاب شما برای چه می چرخد 💫

🦋 یک دفعه می بینی که کارهایت در بیرون درست می شود، پاسخ مردم به شما مثبت تر می شود، فکرهای مخرب کمتر می کنی، بدنت سالم تر می شود، عادت های بد را می ریزی. 🦋

🧡 مولانا می گوید: خدا ما را با این جویش مثل آسیاب می چرخاند، ما نمی دانیم که این دارد ما را درست می کند، یا به وسیله ما به جهان انرژی پخش می کند، فقط می دانیم که جلوی آب را نباید بگیریم. 🧡



چنان گشت و چنین گشت، چنان راست نیاید  
مدانید که چونید، بدانید که چندی

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۸

این بیت به اندازه گیری معنویت به وسیله خط کش مادی ذهنی مربوط است.

با ذهن تان نگوئید که اینطوری کنم، اینطوری می شود، چنان راست نیاید، یعنی شما به خدا زنده نمی شوید.

در ذهن تان علت و معلول های تصویری و مادی به وسیله فکرتان می سازید، آنها با "قانون قضا" و "کن فیکون" یکی نیست.

بهترین کار این است که اصلاً ندانید که چقدر هستید و ندانید که چگونه هستید. 🦋

هر چیزی که به وسیله ذهن تان به عنوان معیار ایجاد بشود، ذهنی است و به دردِ معنویت شما نمی خورد. 💙




یکی از دلایل عدم پیشرفت ما این است که، هر لحظه با ذهن مان می خواهیم ببینیم و چوَنیم و چندیم. حال خوب است پس به هشیاری زنده شدم. حال بد است، پس به هشیاری زنده نشدم. 🦋






🦋 خوب را هم شما تعریف کردید!  
شما خوب را نمی‌توانید تشخیص دهید. خیلی از اتفاقات می‌افتد، ما آن  
موقع خیلی ناراحت هستیم. چون دید ذهن داریم. بعد می‌بینیم چقدر  
خوب بوده است. 🦋

💖 من ذهنی با چونی و چندی، ما را زیر کنترل خودش درآورده، هر کسی  
که با خط‌کش ذهنش هر لحظه خودش را اندازه می‌گیرد و روی خودش  
قضاوت می‌کند و دوباره خودش را یا دیگران را ملامت می‌کند، این آدم  
زیر سلطه من‌ذهنیش است. این آدم معنوی نیست و کار معنوی هم  
نمی‌کند. 💖

🦋 باید خط‌کش ذهنی‌مان را کنار بگذاریم، مقاومت را کنار بگذاریم، تا او  
بتواند از چشمهٔ جان، ما را تازه کند، یعنی آبِ حیاتی از آنور به من بدهد.

این کار امکان دارد.  کسی که فضا را باز می کند، از این فضای باز شده خرد و شادی وارد هر وضعیتی می شود.  

پس این آدم، کار می کند و کارش به حساب می آید.  برای اینکه برکت زندگی به فکر و عملش می ریزد، برای اینکه با شادی این کار را می کند، با خشم و حسادت نمی کند، ذهن در آن دخالت ندارد، برای اینکه اقبال دارد، خودش خوشبخت و موفق است. 

اشکال مردم این است که موفقیت و خوشبختی را با خط کش های ذهنی اندازه می گیرند.  

🦋 موفقیت در حالت تسلیم به وجود می آید. 🦋

🦋 تسلیم یعنی پذیرش اتفاق این لحظه قبل از قضاوت و رفتن به ذهن،  
بدون قید و شرط که بلافاصله ما را از جنس عدم می کند. 🦋

🦋 در حالت تسلیم ما قدرت معنوی داریم.  
قدرت معنوی، یعنی قدرت خدا مال ما می شود، پشت ما زندگی است. 🦋



پیشرفتِ خودت را با خط کشِ یکی دیگر اندازه گیری نکن 🦋

شما در این لحظه باید هشیار باشید و حواستان به خودتان باشد. این شما هستید که با حضور ناظر، زندگی تان را تغییر می دهید. 🦋

بنابر این این قدر هم به یکی نگوئید که بیا مرا دعا کن، نمی دانم کمک کن، هل بده جلو، یک چیزی بگو، من پیشرفت کنم. اینها همه غلط است. 🦋





این جسد، خانه حسد آمد بدان  
از حسد آلوده باشد خاندان

مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۳۲

«بدان این کالبد بشری، جایگاه حسادت است. حسادت خاندان تو را  
آلوده کرده است»

حسادت اصلی ترین خاصیت من ذهنی است. کسی که برای ارزیابی  
خود، خودش را با دیگری مقایسه می کند، به حسادت می افتد. کسی که  
حسود است، آلودگی را پخش می کند. خاندان بشریت و زندگیش را آلوده  
می کند.

شما که می‌خواهی جفا کنی، هر لحظه مرکزت را از جنس غیر خدا می‌کنی، خدا نمی‌تواند به تو کمک کند. هر لحظه یا این لحظه، به زمانِ (گذشته و آینده) می‌روی، از دسترسِ خدا خارج می‌شوی، به توهم می‌روی. 

اگر در این لحظه با رضایت نباشی، خدا به شما نمی‌تواند کمک کند. می‌خواهد کمک بکند، ولی شما نمی‌گذارید. 





هله بنشین تو بجنبان سر و می گوی بلی  
شمس تبریز نماید به تو اسرار غزل



دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴

این ابیات را یاد بگیرید و تکرار کنید و بدانید که در این لحظه شما  
امکان کار "کن فکان" و "قانون قضا" را روی خودتان پدید می آورید.

برای این کار باید فضا باز کنید و در حالت صبر و شکر باشید، نه در  
افسانه. بیشتر مردم در افسانه هستند، فقط فکر می کنند که "کن فکان"  
کار می کند.

عَلت بیرونی را ذهن ایجاد می کند و شما آن را وارد قضیه در این لحظه می کنید. یعنی زیر سلطه من ذهنی تان هستید. 

چرا انتظار دارید گن فکان روی شما کار کند؟ 

دَم او جان دهدت رو ز نَفَخْتُ بپذیر   
کار او کن فیکون است نه موقوفِ علل 

دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴ 







در اگر بر تو ببندد، مَرُو و صبر کن آنجا  
ز پسِ صبر تو را او به سرِ صدر نشاند


دیوان شمس، غزل شماره ۷۶۵


اگر دیدید زندگی تان، درست کار نمی کند، اگر اوضاع مالی تان،  
روابط تان، جسم تان، حالِ درون تان خراب است؛


باید بازبینی کنید با چه دیدی به سوی خدا می روید؟


اگر دیدتان دید هم هویت شدگی هاست، هوشیاری تان جسمی است،  
در مقاومت و ستیزه هستید، باید مرکزتان را از جسمها خالی کنید، فضا را  
بگشایید، صبر کنید، فضا را گشوده نگه دارید. 

بر اثر همین صبر کردن، بر اثر فضاگشایی های پی در پی به صدر  
خواهید رفت. هم به لحاظ مادی، هم به لحاظ معنوی پیشرفت  
می کنید. 

این هم هویت شدگی کوچولو را می اندازید، بعد می نشینید سه روز فکر  
می کنید که بینم من حالا این یک ذره را انداختم، وضعیتم درست  
شده؟ 

یعنی با ذهنتان می خواهید اندازه بگیرید که من پیشرفت کردم یا نه؟  
اینطوری نمی شود. 

شمس هم به مولانا همین را گفت: همه وابستگی ها و هم هویت -  
شدگی هایت را باید بیندازی، این قمار عشق است. 

زنده بشوی به آن یا نشوی. کسی تعهد نکرده که شما به خدا زنده  
می شوی. 

♥ بنابر این شما نمی توانید بگویید: که اگر من هم هویت شدگی هایم را  
انداختم به خدا زنده می شوم. اگر مرا مطمئن نکنید، من این هم هویت  
شدگی ها را گرفتم و نمی اندازم! می گوید: این رسوایی است، مخصوصاً  
وقتی که زیبا روی ختنی باشد. ♥

♥ کسانی هستند می گویند: ما به گنج حضور گوش می کنیم، ولی اگر  
پیشرفت کرده بودیم، همسرمان الان عوض شده بود، پولمان زیاده شده  
بود، وضعیت ها درست شده بود! ♥

اینها اندازه گیری پیشرفت معنوی به وسیله ذهن است. این اتفاق نمی افتد. ما الان می گوئیم که این اتفاق را قضا می اندازد، قضا قانون الهی است. ❤️

یعنی به زبان خیلی ساده، خدا این اتفاق را برای شما به وجود می آورد که در اطرافش فضا باز کنی، برای اینکه این بهترین اتفاق است. شما با ذهنتان می گوئید، این چه اتفاقی است. شما پیشرفت معنوی تان را، یا قانون خدا را، یا کن فیکون را نباید که با این من ذهنی جسمی و دانش ناقص قضاوت کنید. ❤️





صبر کردن جان تسبیحات تست  
صبر کن کانست تسبیح درست


هیچ تسبیحی ندارد آن درج  
صبر کن الصبر مفتاح الفرج

صبر چون پول صراط آن سو بهشت  
هست با هر خوب یک لالای زشت

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۴۵ تا ۳۱۴۷

اگر فضا را ببندیم، راه سلام خدا را می‌بندیم، سلام خدا هم برکت است.  

شناسایی ماست که ما را به عنوان خودش شناسایی می‌کند. 

مثل خیلی از شما که فضا را باز کردید، من ذهنی‌تان را دیده‌اید. جوجه تیغی درد را دیده‌اید و دائماً به آن نگاه می‌کنید، صبر می‌کنید، فضا را باز می‌کنید، پیشرفت می‌کنید. 





🌿 زان مزد کار می نرسد مر تو را که تو 🌿  
🌿 پیوسته نیستی تو درین کار، گمگهی 🌿



🌿 مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۹۸۱ 🌿


💙 به این علت شما در این لحظه مزد کار معنویتان را نمی گیرید، چون  
متعهدانه به کار روی خود ادامه نمی دهید. 💙


💙 تمرکزتان را رقیق می کنید، تمرکز را از مطالعه مولانا بر می دارید، گنج  
می شوید. 💙



پیوسته تسلیم نمی‌شوید، فضا را نمی‌گشایید، پرهیز نمی‌کنید؛ بنابراین نتیجه‌ای هم نمی‌گیرید.  

ما از مولانا یاد می‌گیریم، بعد عمل کنیم و پیشرفت کنیم.  

پیشرفت یعنی؛ فضا را بیشتر باز کنیم، هم‌هویت شدگی‌های قبلی را شناسایی کنیم، بیندازیم. اگر درد داریم بیندازیم. چون می‌خواهیم رخ خدا را ببینیم. یکی از آنها را داشته باشیم، نمی‌توانیم ببینیم. 

توجه کنید که وقتی ما شروع می‌کنیم به کار روی خودمان، من‌ذهنی مانع می‌شود. برای اینکه من‌ذهنی ما هم شعور خودش را دارد، می‌خواهد باقی بماند، نمی‌خواهد از بین برود. 

چون ز زنده مُرده بیرون می کند  
نفس زنده سوی مرگی می تند

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰



لیک تو اشتاب کم کن، صبر کن  
گرچه فرمود هست که الانسان عجول

دیوان شمس، ترجیع شماره ۱۷

ای انسان، در مسیر شناسایی هم‌هویت‌شدگی‌ها، و انداختن آنها، در مسیر آزاد شدن از ذهن، و به بی‌نهایت خداوند زنده شدن نباید عجله کنید. 🦋

شما باید فضا را بگشایید، پس از شناسایی هم‌هویت‌شدگی‌ها، درد هوشیارانه کردن از هم‌هویت‌شدگی‌ها را پشت سر بگذارید. 🦋

با وجود تحریکات و مقاومت ذهن، پرهیز کنید جلوی خود را بگیرید. فضا را گشوده شده نگه دارید و صبر کنید. 🦋

هر چند خداوند در قرآن فرموده است که انسان عجل است. 🦋

✨ در آیه ۳۷ سوره «الانبیا» آمده: ✨

🌿 آدمی از شتاب آفریده شده است.  
(یعنی آدمیان به قدری در کارها شتاب می کنند که گویی از خمیرمایه  
شتاب و عجله آفریده شده اند!) 🌿

✨ در آیه ۱۱ سوره «اسراء» آمده: ✨

🌿 و آدمی (به جهت شتاب زدگی و سطحی نگری) بدی (و گزند خود)  
را همانگونه می خواهد که خوبی (و نفی و صلاح خود) را درخواست  
می کند! و آدمی شتاب زده است. 🌿

🌿 شتاب آدمی برای رسیدن به منافع بیشتر ای بسا به زیان او تمام  
شود 🌿

به قول مولانا:

نیست کسبی از توکل خوب تر  
چیست از تسلیم خود محبوب تر

بس گریزند از بلا سوی بلا  
بس جهند از مار سوی ازدها

مثنوی، دفتر اول، ابیات ۹۱۶ و ۹۱۷

گر گریزی بر امید راحتی  
ز آن طرف هم پشت آید آفتی

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۹۰

✨ در آیه ۱۱۴ سوره "طه" آمده: ✨

اهل ایمان عجله نمی کنند زیرا دریافت معرفت نیازمند مکث است.  
اهل ایمان هیچگاه خود را کامل و فارغ التحصیل نمی دانند، بلکه پیوسته  
جوای افزایش معرفت اند.

مهلتی بایست تا خون شیر شد  
مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱

والسلام

مروارید



خانم مرجان از خرم آباد



سلام خدمت استاد شهبازی عزیزم و همه عاشقان

قبل از خلقت انسان دو جور موجود بوده است:

(۱) موجودی که جسم داشته است از جنس ماده است، مانند جماد، حیوان، که ماده اند و دلی دارند که نمی توانند این دل را عوض و مرکز معنوی داشته باشند.

(۲) فرشته که از جنس خداست و مرکز معنوی دارد، ولی نمی تواند جسم داشته باشد، و در بین موجودات خلق شده انسان می ماند، که وقتی به صورت هوشیاری وارد جهان میشود، با چیزها همانیده میشود، یک جسم جدید از فکر میسازد، ولی این مرکز یا دل مثل مرکز حیوان یا جسم جامدی مانند آهن نیست، این می تواند فرو بریزد و دائمی نباشد.



♦ گفت از روح خدا لا تياسو  
همچو گم کرده پسر، رو سو به سو

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۸۴

گفت از رحمت من اینکه من به تو کمک می کنم به هیچ وجه ناامید نشو،  
برای اینکه من از فرشته و حیوان که نزدیک توست نمی توانم استفاده  
کنم، تنها موجودی که من درست کردم و می خواهم خودم را بیان کنم و  
ارتعاشم را به کائنات بفرستم تو هستی.

◆ قل تعالوا آیتيست از جذب حق  
ما به جذبه حق تعالی می رویم

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۶۷۴

قل تعالوا به ما می گوید، به عقب برنگرد یعنی قبل از ما حیوان بوده که  
مرکز جسمی دارد، می گوید بالا بیایید از فکر هم بالاتر بیایید، خودت را  
منجمد و محکم بگیر، این دل اصلی تو نیست، رهایش کن.

♦ چون ز زنده مرده بیرون می کند  
نفس زنده سوی مرگی می تند

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

مولانا می گوید، این که داریم از آن دفاع می کنیم، دل اصلی ما نیست،  
خدا از من ذهنی که مرده است، خودش را بیرون می کند، که زندگی است  
و ما هم آن هستیم.

♦ تو ز کرّما بنی آدم شهی  
هم به خشکی، هم به دریا پا نهی

مولوی، مثنوی، از دفتر دوم، بیت ۳۷۷۳

می گوید تو از آن آیه قرآن که می گوید ما انسان را گرمی داشتیم، از آن  
جا شاه هستی که اولاً خدایت هستی، چنان گرمی هستی که خدا در تو  
به بی نهایت و ابدیت خود زنده می شود.

پس ما فضا را باز می کنیم، تسلیم می شویم، وقتی مرکز عدم می شود،  
در خشکی ذهن زندگی ما را سوار هوشیاری می کند، و هوشیاری روی  
هوشیاری سوار می شود و از ذهن می گذراند و به دریا می برد.

◆ که حَمَلْنَاهُمْ عَلَى الْبَحْرِ به جان  
از حَمَلْنَاهُمْ عَلَى الْبَرِّ، پیش ران

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۷۴

تو از حیث روح، مشمول این آیه هستی که اگر از این همانیدگی ها سوار  
هوشیاری شوی در حالت تسلیم به راحتی می توانیم، به سوی دریا برانیم  
و هرچه عدم را نگه می داریم، این گسترده تر می شود و من ذهنی  
کوچک تر می شود.

♦ مر ملایک را سوی بر راه نیست  
جنس حیوان هم ز بحر آگاه نیست

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۷۵

مولانا می گوید: تو خودت را با حیوان و حتی فرشته مقایسه نکن، حیوان در خشکی است، فرشته هم تن و ذهن ندارد نمی تواند به خشکی برود، و در این جهان کار کند، تنها موجودی که خداوند می تواند مرکزش را باز کند ما هستیم.

♦ مدار خوار دلی را، اگر چه خوار بود  
که بس عزیز عزیزست، دل در آن خواری

مولوی ، دیوان شمس ، غزل ۳۱۰۴

شاهی تو از این است که خدا در تو به بی نهایت خودش زنده بشود.  
دلی که نسبت به من ذهنی کوچک و نسبت به عدم بزرگتر می شود،  
گرچه من ذهنی خوار می شود ولی آن بسیار عزیز است و عزیز خداست.

♦ برای یک دل موجود گشت هر دوجهان  
شنو تو نکته ی لولاک از لب قاری

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۱۰۴

این بیت نشان می دهد، تمام خلقت آفرینش برای انسان درست شده  
است، در انسان دلی یا مرکزی هست که می تواند به بی نهایت خدا زنده  
شود و خدا به وسیله آن روی این جهان کار می کند.

پس تو از قرائت کننده حدیث لولاک این را بشنو:  
ای انسان اگر تو نبودی من جهان را نمی آفریدم.

باسپاس و قدردانی فراوان  
مرجان از خرم آباد





خانم طاهره از افغانستان



به نام خدا  
سلام بر روح پر فتوح مولانا و آقای شهبازی و همه هموعانم.  
طاهره هستم از افغانستان.

\*اظهار عجز عبد به معبودش\*

بسم الله الرحمن الرحيم

خدایا دلم را پاک گردان از تمام همانیدگی های جفا کار که منزل پاک و  
درخشنده مرکز را کثیف ساخته.  
خدایا دیگر احساس میکنم هنگام هجرت از این دیار غربت فرا رسیده  
چندین سال هست که اسیرم و دلتنگ دیارم شده ام.

خود را آماده احساس میکنم برای تکانیدن گرد و خاک های درونم،  
برای باز کردن صفحه پاک در ذهنم،  
برای خاموش ساختن ذهن و هوشیاری منم منم ذهنم،  
برای در خدمت قرار گرفتن هم نوعانم و ارواح خدای درونم،  
برای حقیر و کوچک ساختن غرور ذهنم،  
برای نابود کردن خودخواهی و خودپسندی وجودم،  
برای سرازیر کردن آب کوثر و بی نهایت عشق در کویر خشک و بی ثمر  
و بی منفعت ذهن.

و برای از بین بردن هزاران هزار عیب و نواقص درونی خودم.  
می آیم به سویت ای که مالکی و ملکت را بیجا به مصرف گذاشتیم.  
می آیم ای که وجودت را با آنکه تنها دلیل وجودی بسیار کم احساس  
میکنیم.

می آیم ای که به هر چیزی دل بستم غیر تو که مقصود دل بستگانی.  
می آیم به سویت ای که سخت گفتم ولی نرم شنیدی و نرم جواب دادی،  
اگر نرم گفتم عاشقانه شنیدی و عاشقانه جواب دادی.

می آیم به سویت ای فارغ از خواهش های درونم که موجب اشغال ذهنم  
میگردند.

خدایا چطور ندیدمت در این هجده سال عمرم که هر لحظه با یک شور و  
شوق عاشقانه سویم به پرواز در آمدی ولی من نادیده گرفتمت.

چطور در این هجده سال احساست نکردم در حالی که هر لحظه به  
سویت میخواندیم.

چطور من غافل را که هنوز اتفاقات را به اسباب بی بنیاد نسبت میدهم را  
باید بخشید.

چطور پروردگارم از این جسم حقیر و فرصت طلب که روح زیبا همچون گوهر نایاب و ته‌داب محکم، سالها این ذهن زشت ظاهر و جسم خاکی و تن حیوانی من را محکم نگه‌داشت تا روزی فرا رسد که دیگر دلم را به این مطلوب‌های آفل پیوستگی نداشته باشد گذشت.

چطور در این چند سال نازکش آن فتنه‌ها و ریاکاری‌های شیطان درونم بودم، درحالی‌که برای تو بهانه جویی و ناز بیجا میکردم.

خدایا معذورم از اینکه سالهای سال برای بجا کردن حرص و شهوت تن حیوانی جان فدا کردم ولی برای بجا کردن تسبیح و ثنایت کم‌ترین چیز را به عرضه گذاشتم.

خدایا معذورم از اینکه سالها ترجیح دادم در سایه جهالت بمانم تا زیر سایه پر برکت و شعاع و تابش نور تو.

معذورم خدایا از اینکه به عوض وظیفه خلقتم وارد نقش ها شده و در آن مستقر گردیدم.

خدایا معذورم از این که سالها در مقابل عظمت عرض وجود کردم.

\*\*\*\*\*

محو می‌باید نه نحو اینجا، بدان  
گر تو محوی، بی خطر در آب ران

آب دریا مرده را بر سر نهد  
ور بود زنده ز دریا کی رهد؟

چون بمردی تو ز اوصاف بشر  
بحر اسرار ت نهد بر فرق سر

مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۸۴۱ – ۲۸۴۳



باز خر، ما را ازین نفس پلید  
کاردش تا استخوان ما رسید

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۴۵

ننگرم کس را و گر هم بنگرم  
او بهانه باشد و، تو منظرم

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۵۹

من در مقابل همگی می خواهم که تعهد کنم تا جایی که توان دارم به  
کمک خدا دیگر از زندان ذهن بیرون شده و باقی عمرم را در لحظه  
زندگی کنم.

عمر که بی عشق رفت هیچ حسابش مگیر  
آب حیاتست عشق در دل و جانش پذیر  
دیوان شمس، غزل ۱۱۲۹

با سپاس از شبکه زیبای گنج حضور و جناب آقای شهبازی.

خدانگهدار



آقای جعفر از شیراز








با سلام خدمت پدر معنوی، جناب آقای شهبازی و دوستان گنج  
حضوری ام....


تشکر میکنم از زحمات بی وقفه ی پدر معنوی مان و بقیه ی دوستان  
گنج حضوری ام که صادقانه و متعهدانه در مسیر معنوی، تلاش می کنند  
تا پیغام عشق و روحانی مولانا، در جهان پخش شود.




خدا رو شکر می کنم به خاطر تمام لحظات زندگی؛ مخصوصاً  
زندگی ای که با گنج حضور و شادی و شَعَفِ بی سبب همراه است.



🍁 آگاه شدن پس از سالها خُفتن، بزرگترین نعمت و هدیه ای بود که خداوند به وسیله ی انسان شریفی که زندگی خودش را در مسیر روشنگری و معنوی، وقف کرده است، به من عطا کرد. الهی شکر.



🍁 یکی دو روز قبل، دو نفر از افراد با نُفوذ، به من شغل مناسبی پیشنهاد کردند؛ و من هم گفتم دو سه روز، صبر کنید که جوابتون بدهم. در طی همین روزها سریع به آموزه ها و اشعاری که در این یکسال و پنج ماه، به وسیله رمزگشایی آقای شهبازی یاد گرفته بودم، رجوع و پاسخهای زیبایی دریافت کردم که در اینجا به بعضی از آن ابیات اشاره میکنم:


مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۰۲   
امر می آمد که: نی، طامع مشو   
چون ز پایت خار بیرون شد، برو 




متوجه شدم که پیشنهاد آنها بر اساس یک سری توقعاتی ست که از   
من در آن مقام دارند و قبول من هم بر اساس من ذهنی و هم هویت -  
شدگی ست.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۳۱ تا ۱۳۳   
زآنکه فرزین بندها داند بسی   
که بگیرد در گلویت، چون خسی 




در گلو ماند خس او، سال ها   
چیست آن خس؟ مهرِ جاه و مال ها 


مال، خس باشد، چو هست ای بی ثبات   
در گلویت مانع آبِ حیات 

من ذهنی، ترفندهای زیادی می داند که مرا به وسیله ی دیگران به   
دام بیندازد که این دام، سالها به وسیله ی هم هویت شدگی، مانع حضور  
و بیداری من گردد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۰۳   
کی دهد زندانی در اقتناص   
مرد زندانی دیگر را خلاص؟ 

 وقتی کسی خودش در هم هویت شدگی ها و هر چه بیشتر، بهتر غرق  
است، چطور می تواند مرا نجات دهد؟! 

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۰۱۹   
از خدا خواه ای فقیر این دم، پناه   
از من غرقه شده، یاری مخواه 

 من باید از خدا کمک بخواهم، نه کسی که خودش غرق در منیت،  
خودمحوری و خودخواهی است و نیاز به کمک دارد.






🌸 مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۴۱۱ تا ۱۴۱۴

🌿 مرغ اندر دام، دانه کی خورد؟  
🌿 دانه چون زهرست در دام، آر چَرَد

🍂 مرغ غافل می خورد دانه زِ دام  
🍂 همچو اندر دامِ دنیا، این عوام

🌸 باز مرغان خبیرِ هوشمند  
🌸 کرده اند از دانه خود را خُشک بَند

کاندرون دام، دانه زهر باست   
کور آن مرغی که در فُخ، دانه خواست 

من که می دانم برای به دست آوردن این پست، باید حيله های من   
ذهنی به کار ببرم و همچنین زمان تصدی نیز با من ذهنی و خواستن  
بیشتر، پیش بروم، پس چرا طبق فرمایشات مولانا، خودم را خشک بند  
نکنم تا در دام نیفتم و زهر نخورم.

🌸 مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۷۶۵ و ۷۶۷

این سخن را نیست پایان و فراغ  
ای خلیلِ حق چرا گُشتی تو زاغ

کاغ کاغ و نعره ی زاغ سیاه  
دائماً باشد به دنیا، عمرخواه

من ذهنی، دائماً دنبال هم هویت شدگی های زیاد و عمر زیاد هست و  
من باید این منِ ذهنی که در اینجا مولانا به زاغ، تشبیه کرده است رو از  
بین ببرم.

❀ ابیاتی که در این زمینه برای محافظت و قانع کردن من از شر من ذهنی، وجود دارد، زیاد هست ولی بخاطر طولانی نشدن تحقیق، اینجا نیاوردم.

و در آخر کاملاً متقاعد شدم که به مسئولین پست پیشنهادی، با خوشرویی، یک کلام جواب منفی بدهم تا از شر من های ذهنی کاملاً مصون باشم و همان شغل ساده خودم را ادامه بدهم.

❀ آدمی خوارند اغلب مردمان  
❀ از سلام علیک شان کم جو امان  
❀ مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۱

❀ والسلام  
❀ ارادتمند شما، جعفر هستم از شیراز



خانم نرگس جلالی



مژده که از تلخی غم، قند و شکر ریخت مرا  
صبر ثمر داد و کنون، شور و شرر ریخت مرا

غنچه شکوفا شد و در محفلی از دلشدگان  
عطرِ دوصد خرمنِ گل، بر تن و سر ریخت مرا

یار هویدا شد و آن صوت جلی و نفسش  
همچو نوایی ز فلک، در و گهر ریخت مرا

اینهمه لطف از طرفش بر من سائل چو رسید  
بر دلِ خون گشته ز غم، جانِ دگر ریخت مرا

بوسه از آن لعل شفق، چون بفرستاد مرا  
از دلِ آن بوسه گهش، نورِ قمر ریخت مرا

ای همه شیرین سخنت، باز بخوان نام مرا  
چون که ز هر یک سخنت، بحرِ اثر ریخت مرا

جان به فدای رخ تو، چشمک تو کشت مرا  
تا که از آن برقِ نگه، نورِ چو زر ریخت مرا


نرگس جلالی 



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود







برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)